

■ احمد رضا صدری
بی‌تردید رویداد کشف حجاب که جزئی از سیاست «تجدد به مدد چماق» رضاخانی بود، از سرفصل‌های شاخص دوران حاکمیت وی به‌شمار می‌رود. قزاق سواد کوهی پس از سفر به ترکیه و رؤیت برخی تحولات آتاتورک‌نشان و به تقلید از وی، توسعه و پیشرفت را در نوع پوشش مردمان دیار خویش انگاشت، گذشته از اینکه دولت انگلستان نیز در کسوت خط‌دهی به وی، نقشی فعال داشت. اینک هشت‌دهه از آن رویداد سپری شده و ابعاد پنهان و پیدای آن به روشنی آشکار شده است. آنچه پیش رو دارد، سه روایت و تحلیل از این واقعه است که نمایانگر وجوهی از این واقعه تواند بود. امید آنکه مقبول افتد. ■ ■ ■

■ «لباس متحدالشکل» مقدمه کشف حجاب
بدیهی بود که رضاخان در آغازین گام از تغییرات اجتماعی، نمی‌توانست بکراست به سراغ کشف حجاب برود و چادر از سرزنان این مرز و بوم برکنشد. بدیهی است که باید زمینه‌های اجتماعی و روانی این اقدام از پیش فراهم می‌شد که این امر، از الزام به «لباس متحدالشکل» کلبید خورد. امروزه همگان برآنند که مطرح شدن اتحاد‌لبسه در واقع مقدمه‌ای برای اجرائی شدن پروژه کشف حجاب بوده است. زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی در این باره می‌گوید: «حکومت پهلوی عنوان براندازی حجاب را مطرح نکرد، بلکه عنوان مستقیمش اتحادلباس بود. لازمه اتحادلباس، بی‌حجابی بود. اینها نگفتند ما می‌خواهیم بی‌عفتی را ترویج کنیم، بلکه گفتند چه دلیلی دارد بچه‌ها در مدرسه‌ها لباس‌های رنگارنگ بپوشند و کسی که ندارد لباس آن کسی را که دارد ببیند و دهنش آب بيفتد؟ باید وقتی بچه‌ها به مدرسه می‌روند، لباس‌هایشان یک‌شکل باشد و دیگران متوجه نشوند که مادر یک بچه، رختشوی است و آن بچه تحقیر شود. یک لباس مدرسه معین کردند، دخترها مانتو و پسرها کت و شلوار. یقه‌ها هم سفید، همه بچه‌ها یکدست و یک‌رنگ. بدیهی است در چنین شرایطی همه مردم خواهند گفت مگر این عیبی دارد؟ مردم آن موقع به جای کلاه شاپو، یا کلاه نمدی داشتند یا نوعی دستار به سر می‌بستند. هر وقت هم کنیف می‌شد، آن را می‌شستند. رضاخان آمد و این را تبدیل به کلاه لگنی کرد که اروپایی‌ها به سر می‌گذاشتند. پهلوی‌ها گفتند ایرانی‌ها عقب‌مانده هستند و اروپایی‌ها پیشرفته برای اینکه ایرانی‌ها پیشرفت کنند، باید کلاهشان لگنی شود و لباس‌شان کت و شلوار؛ یک لباس بین‌المللی هست که اهل عالم می‌پوشند و آن هم کت و شلوار است. در عین حال کشورها یک لباس ملی هم دارند، مثل میزبانی‌تای چون متر، کیلو، لیتر... و... که مقیاسات بین‌المللی هستند. وقتی کشوری می‌خواهد با کشور دیگری معامله کند، از اوزان و اندازه‌های بین‌المللی استفاده می‌کند. انگلیسی‌ها در معاملات بین‌الملل از این واحدها استفاده می‌کنند، ولی در داخل کشور، اوزان ملی‌شان را به عنوان هویت خود نگه داشته‌اند. پهلوی آن قدر بی‌سواد بود که فرق ملی و بین‌المللی را نمی‌فهمید. آنها هم چون قصد داشتند ملت ما را در مسئله بین‌المللی حل کنند، اوزان من و چارک من و سیرو و مثقال و گزو ذرع و امثالهم را که اوزان ملی ما بودند، در اوزان بین‌المللی حل کردند. ما برای هر چیزی علامتی و مقیاسی داشتیم، ولی آن زمان با اینکه اینها جزو شناسنامه ملی ما بودند، متسوخ شدند. ما برای مردها لباس ملی داشتیم. آلات کنوهرهای عربی وقتی می‌خواهند فیلمی تهیه کنند، با لباس ملی در آن ظاهر می‌شوند، در حالی که خانم‌ها و آقایان ما همگی لباس بین‌المللی دارند و وقتی فیلم ما به خارج صادر می‌شود، می‌پرستند اینها از خودشان لباس ندارند؟ حالا که ۶۰ سال از کارهای پهلوی گذشته، تازه می‌خواهیم در کمیسیون مجلس جایی درست کنیم برای اینکه برای خودمان شناسنامه درست کنیم! می‌خواهیم آدم -۶۰ ساله را برایش نامگذاری کنیم!»

■ دین به لباس نیبستا!
همان‌گونه که اشارت رفت، ایجاد زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و روانی برای کشف حجاب، از اولویت‌های رضاخان برای عملی‌ساختن این پروژه بود. از دمیدن در صور سخنان عوامانه‌ای چون «دین به لباس نیست!» تا گرفتن فتاوی‌نامتعارف از برخی روحانیون گمنام و... در زمره زمینه‌سازهای وی برای این رویداد به‌شمار می‌رود. مرحوم آیت‌الله سیدعزالدین حسینی زنجانی که پدرش- آیت‌الله سیدحمود امام‌جمعه زنجانی- در صف نخست مواجهه با رضاخان بود، درباره زمینه‌ها و پیامدهای رویداد کشف حجاب می‌گوید: «تقدّمات رضاخان به‌الزام مردم در پوشیدن لباس‌های متحدالشکل و پس از آن کشف حجاب مقدماتی داشت که سعی می‌کنم به آنها اشاره کنم. می‌دانید که رضاخان در آغاز سلطنتش زیاد تظاهر به مذهب و علاقه به علمای ما کرده، اما به‌مرور و پس از آنکه پایه‌های سلطنتش تحکیم شد، باطن خود را نشان داد. علاوه بر این یکی، دو تا اتفاق هم موجب شد که او خیانت بیشتری از خود نشان بدهد. یکی از آنها سفر به ترکیه بود که آثار کوروی او تأثیر زیادی گذاشت، چون او قبلاً در آنجا همین کارها را کرده بود. خاطرم هست عدای از مؤمنین که بعدها به نجف و به دیدن آیت‌الله حکیم آمده بودند، نقل می‌کردند که در ترکیه قبرهای چند طبقه‌ای هست که مربوط به علماست و آنها کسانی هستند که حاضر نشدند زیر بار قانون لباس متحدالشکل بروند و آتاتورک کلاه شاپو را با میخ بر سر آنها کوبید و جمع زیادی از علما را به این شکل شهید کرد که الان مقابر آنها هست. هنگامی که رضاخان از آن سفر برگشت، سلسله اقداماتی از جمله اجبار لباس متحدالشکل و کشف حجاب را شروع کرد. او در این مورد هم می‌خواست برای خودش مستمسکی درست کند و حرف‌هایی هم می‌زد و می‌گفت: دین به لباس نیست و به دل آدم هست و از یکی، دو نفر آدم‌های دین‌فروش هم مجوزهایی را دریافت کرد. سیدالعلمای در تبریز بود که تا آن تاریخ آدم محترمی بود. خاطرم هست یک بار که او می‌خواست از زنجان عبور کند، اکثر مردم زنجان به استقبالش رفتند. رضاخان چون خودش در زمینه‌های گوناگون و به‌خصوص مسائل دینی شعور نفی و اثبات نداشت، از او سؤال کرده بود که آیا حجاب در قرآن یا سنت هست یا نه؟ او هم به خاطر اینکه از این فرصت استفاده و جایگاهی پیدا کند، برای خوشامد رضاخان گفته بود که



روایت‌هایی از زمینه‌ها و پیامدهای رویداد کشف حجاب رضاخانی

توسعه از راه تغییر لباس!

ما مستندی برای ضرورت حجاب نداریم. رضاخان هم به فتوای این‌گونه افراد استناد می‌کرد. همیشه آمده‌ام و گروه‌هایی که می‌خواهند با دین ستیزه کنند، نمی‌آیند بگویند ما با اصل دین مخالف هستیم، بلکه به حرف‌های شاد و نادر این سنخ افراد استناد می‌کنند. خاطرم هست وقتی از پدرم در مورد رضاخان استقاا کردم، ایشان حکم به از تداد او داد، چون حجاب از ضرورات دین است و رضاخان منکر آن و بنابر این مرتد بود. آن روزها جو وحشتی سسایه انداخته بود و برخی از روی مصلحت‌سنجی یا التکالیفی که در ذهنشان بود، از پدرم درباره این فتوایی که داده بود، سؤال پرسیدند. اینات گفتند من در ارتداد رضاخان شک ندارم، بلکه شک دارم در کسی که در ارتداد و کفر رضاخان شک داشته‌باشد.» این فتوای ایشان بازتاب‌هایی هم داشت. خاطرم هست در همان ایام، ایشان کاغذی به یکی از بستگانم از زنجان نوشته بود که مراقب حجابتان باشید و حجاب را با آن طور که باید رعایت در امر حجاب ندارد. شهربانی مرکز ایشان را استخوانت و چند بار احضارشان کرد و ابوی رفتند، ولی آخرالامر مجبور شدیم با هم به تهران برویم. یک روز صبح که ایشان برای بازی پرزی به شهربانی رفتند، تا ظهر منتظر شدیم و ایشان نیامدند. ساعت ۳ بعد از ظهر بود که یک نفر از طرف ایشان آمد و گفت آقا گفته‌اند من کارم در اینجا تمام شده و برمی‌گردم. وقتی ایشان برگشتند و واقف را پرسیدیم، فرمودند واقعا حق با شارع مقدس است که فرمود التکلیفی فی البدق. در شهربانی سرهنگ جوانشیری بود که کاغذی را که برای یکی از قوم و خویش‌ها در زنجان فرستاده بودم، آورد و گذاشت جلوی من و گفت این را شما نوشته‌اید؟ گفتم: بله. گفت: مگر نمی‌دانید اعلیحضرت حجاب را منع کرده؟ شما چرا به حجاب توصیه کرد؟ جواب دادم: من کاری به این ندارم که دین اسلام و احکامش حق است یا نیست. تمام گوشت و پوست و استخوان من از این دین است. اگر در مقام بیان احکام این دین کوتاهی بکنم، انصافاً در هر مرام و مسلکی مرا آدم ناسپاس و حق‌ناشناسی می‌دانند و حق دارند مرا جلوی توپ بگذارند. ابوی نقل می‌کردند که این حرف من خیلی به این سرهنگ گرفت و گفت: برای آقا چای بیاورید. من گفتم: چای نمی‌خواهم. سرهنگ تصور کردی می‌ترسم مسموم بشوم. گفته: نه، چای شما جای جالبی نیست، چون برای ما بهترین چای لاهیجان را می‌ورند. من مطمئتم شما از آن چای ندارید، بنابراین نمی‌خورم. قضیه مسجد گوهرشاد هم در همین دوران اتفاق افتاد. من سن کمی داشتم و در زنجان بودم، منتها اخبار توسط مؤمنینی که برای زیارت به مشهد مشرف می‌شدند، به ما می‌رسید. خاطرم هست که بعد از آن واقعه، وقتی با

تاریخ

کتب و کتب ۸۸۹۸۴۷۹



روایت‌هایی از زمینه‌ها و پیامدهای رویداد کشف حجاب رضاخانی

توسعه از راه تغییر لباس!

پدرم به مشهد مشرف شدید، آقای محترمی از مردمان ابوی، ما را برد و جایی را نشان داد و گفت: در اینجا خندقی کنده‌اند همه کشته‌های مسجد گوهرشاد را دفن کرده‌اند. الان هم با وجود اینکه سال‌ها گذشته و اسنادی هم رور شده، هنوز به‌درستی معلوم نیست در آن جاذنه چند نفر کشته شدند. شهود عینی می‌گویند در آن حادثه خیلی‌ها کشته شدند، چون عده زیادی در سخن شریف جمع شده بودند.»

■ توب‌هایی که به سر حرم شلیک شد

بارزترین جلوه از مقاومت مردمی در برابر تغییر لباس، در شهر تبریز، هوای باران به ما می‌رسید. یقین کردیم که علمای تراز اول مشهد بی‌نتیجه ماند و مردم متدین، چاره‌ای جز تخمین در آستان قدس رضوی (ع) نیافتند. زنده‌یاد شیخ‌محمدعلی بهلول گنابادی- که در بی‌پایین رویداد به افغانستان گریخت و ۲۰ سال در آن سامان زندانی بود- درباره فرجام این اعتراض، اینگونه روایت کرده است: «تقریباً ساعت ۱۲ نیمه شب شنیده بود که با توجه به اخباری که از سزاز و برگ نظامی سربازان به ما می‌رسید، یقین کردیم که می‌خواهند به ما حمله کنند. مطلع شدیم که این بار رژیم سربازانی را که می‌خواست وارد عملیات کند، از میان اشخاص پست و فاسد انتخاب و سربازان متدین دشمن هم از همان موضع نفوذ کرد. با باز دست رفتن آن جبهه مهم، تصمیم گرفتیم از مسجد عقب‌نشینی کنیم و با رفتن به بیرون شهر، به نیروهای مردمی که از روستاهای آمندن ملحق شوم. از این تصمیم خودم فراموش‌هان سه جبهه را مطلع کردم و به آنها گفتم من از در جنوبی خارج می‌شوم. اگر می‌خواهید با من بیایید. ما که ۲۵ نفر بودیم، از در جنوبی محاصره مسجد را شکستیم و به سمت جنوب شهر حرکت کردیم. در حال فرار مرتباً هدف گلوله‌های سربازان بودیم. الان به یاد می‌آورم که چگونه گلوله‌ها از همه طرف، علی‌الخصوص از کنار سر و گردن من می‌گذشت و من با ندای الله اکبر و الحمدلله به راه خود ادامه می‌دادم.»

«هنوز پس از سال‌ها کسی از تعداد دقیق شهدای مسجد گوهرشاد مطلع نیست، اما چیزی که من پس از سال‌ها می‌توانم بگویم این است که ۳۰۰ نفر شهید و ۹۰۰ نفر مجروح شدند. البته عمال دولتی هم حدود ۴۰۰۳۰ نفر کشته دادند. رضاخان بسیاری از مجروحین را در حالی که هنوز زنده بودند، کنار شهدا در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. شاهدین عینی برام نقل کردند که کامیون‌هایی را به محوطه حرم حضرت رضاع (ع) می‌آوردند و پس از پر کردن آنها از پیکرهای شهدا، در حالی که از آنها خون می‌چکید، به نقاط نامعلومی می‌برند.»



فتوایی از لباس نامناسب ایرانی در دوران پیش از کشف حجاب

پیش‌خواب

نظری بر خاطرات بازگفته شاپور بختیار با مرکز مطالعات دانشگاه هاروارد

روایاتی با چاشنی تندخویی!

نوع فعالیت‌های ضبط خاطرات توسط واحد شفاهی دانشگاه هاروارد بدین شکل تشریح شده است: «در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ (سپتامبر سال ۱۹۸۱) طرح تاریخ شفاهی ایران در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد آغاز به کار کرد. هدف اصلی طرح این بود که خاطرات افسرادی را که در رویدادهای سیاسی و تصمیمات مهم ایران نقش مهمی داشته‌اند جمع‌آوری و نگهداری کند. ظرف ۱۴ سال عمر طرح بیش از ۷۵۰ هزار دلار هزینه آن از منابع زیر تأمین شد: National Endowment for Humanities: ۳۰۰ هزار دلار، بنیاد فورد ۵۰ هزار دلار و شماری از شرکت‌های خصوصی و بنیادهای فرهنگی و ایرانیان مقیم امریکا و اروپا ۴۰۰ هزار دلار. در آغاز طرح فهرست اسامی نزدیک به ۳۵ نفر که برای مصاحبه در نظر گرفته شده بودند تهیه شد. صورت مزبور تقریباً رهبران تمام گروه‌ها، احزاب و نهادهای سیاسی را شامل می‌شد. دقیق‌تر بگویم فهرست مزبور اسامی اعضای خاندان پهلوی، تمام نخست‌وزیران پیشین، اعضای مهم هیئت دولت و قوه مقننه و قضاییه و رسانه‌های گروهی و بخش خصوصی، سران عشاير و احزاب سیاسی و گروه‌ها، شخصیت‌های مخالف رژیم پیشین از جمله کسانی که در دولت جمهوری اسلامی شرکت کرده بودند، افسران عالی‌رتبه نیروهای مسلح، مأموران بلندپایه ساواک و رهبران و دیپلمات‌های خارجی که در رویدادهای سیاسی ایران نقش عمده‌ای را بازی کرده بودند دربرمی‌گرفت.

مصاحبه با تمام کسانی که نام آنان در فهرست مقدماتی آمده بود، نه امکان داشت و نه برای مقاصد ما ضروری بود. از این‌رو ما با شمار کمتری که ۱۲۲ نفر می‌شدند مصاحبه کردیم.

در طی دو سال اول طرح، نخست بنا سالمندترین و برجسته‌ترین افراد مذکور



۲۶ دی ۱۳۵۷. فرودگاه مهرآباد تهران. شاپور بختیار لعظاتی پس از بدرقه محمدرضا پهلوی در خروج از ایران

در فهرست مقدماتی مصاحبه به‌عمل آمد. برسی سنن روایت‌کنندگان حاکی است ۲۱ درصد آنان ۷۵ سال یا بیشتر و ۵ درصد کمتر از ۴۵ سال داشتند. جوان‌ترین روایت‌کننده یکی از رهبران پیشین سازمان چریک‌های فدایی خلق بود که ۳۰ سال داشت و سالندرت‌ترین راوی که بیش از ۸۰ سال از عمرش می‌گذشت یکی از ملاکین سرشناس بود که زمانی نماینده مجلس و در دوره‌ای هم عضو هیئت دولت بود. بررسی محل تولد روایت‌کنندگان نشان می‌دهد از کل روابان ایرانی ۴۸ درصدشان در تهران، ۸ درصد در مشهد، ۶ درصد در اصفهان و ۳ درصد در رشت به دنیا آمده‌اند.

پیش از آغاز نخستین جلسه مصاحبه، موافقت‌نامه‌رسمی بین روایت‌کننده و دانشگاه هاروارد به امضا می‌رسید. برای جلب حداکثر همکاری به روابان این امکان داده می‌شد که استفاده از خاطرات خود را برای مدتی محدود کنند. حدود ۶۰ درصد از روایت‌کنندگان برای خاطرات خویش محدودیتی تعیین نکردند. از باقی‌ماننده مصاحبه‌ها ۱۱ درصد همه را مقصر می‌شمارد، زیرا نگذاشته‌اند آرام بر صندلی نخست‌وزیری تکیه زند و کشتی توفان‌زده ایران را به ساحل نجات برسانند. بختیار به‌قدری عصبانی و رنجیده خاطر است که در بیشتر موارد پا را از جاده ادب بیرون می‌گذارد و از اشخاص مختلف با القاب بد و واژه‌های توهین‌آمیز یاد می‌کند. ناشر ضمن آنکه خود را مقید به حفظ امانت می‌داند و تمام گفته‌های بختیار را عیناً آورده، اما در عین حال در موارد معدودی (حداکثر ۲۰ کلمه) کلمات واژه‌های ستخیف و به دور از ادب را حذف کرده است. موارد مورد نظر در متن با علامت (...) و در باورقی با علامت [...] مشخص شده‌اند. در مقدمه دیگری که در صدر اثر آمده،

■ شاهد توحیدی



دانشگاه هاروارد سال‌هاست به‌ضبط خاطرات برخی رجال خارج‌نشین ایرانی مبادرت می‌کند. اینکه این خاطره‌گیری‌ها، تا چه حد مبتنی بر ضوابط یایی‌طرفانه است، امری است در‌خور بررسی اما به هر روی اسنادی قابل استناد است. تاکنون مواردی از این طیف خاطرات هاروارد، در ایران نیز منتشر شده و در اختیار پژوهندگان قرار گرفته که خاطرات شاپور بختیار در زمره آنهاست. ناشر ایرانی خاطرات بختیار در دیباچه آن آورده است: «شاپور بختیار نامی آشنا برای انانی است که ماه‌های آخر عمر رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی را درک کرده‌اند. آنها خوب به یاد دارند که در آن ماه‌ها و روزها توفان سرکش انقلاب با قدرت تمام به پیش می‌تاخت و همه مواضع را از سر راه کنار می‌زد و دیگر به همه مسلم و قطعی شده بود که شاه رفتنی و رژیم افتادنی است. در آن شرایط که همه یک‌صدا به شاه و حکومتش نمی‌گفتند، شاپور بختیار به کمک شاه شافت و با اشتیاق پذیرای نخست‌وزیری شد. پست و مقامی که دیگر تقریباً هیچ خریداری نداشت. بختیار با این اقدام عجیب خویش نشان داد که سخت‌دلسته قدرت است، اگرچه این قدرت فقط روی کاغذ باشد یا رودرروی اکثریت قریب به اتفاق مردم و حتی هم‌مسلمانان سیاسی قرار بگیرد. او بدون تردید می‌دانست مرد این میدان نیست و کاری از او بر نمی‌آید، اما با این همه دم را غنیمت شمرد و نام خود را در شمار نخست‌وزیران ایران ثبت کرد. بزودگی شمارهای ضدبختیار به سایر شعارهای انقلابی مردم اضافه شد و او را مضحکه عام و خاص

د

بی‌تردید رویداد کشف حجاب که جزئی از سیاست «تجدد به مدد چماق» رضاخانی بود، از سرفصل‌های شاخص دوران حاکمیت وی به‌شمار می‌رود. قزاق سواد کوهی پس از سفر به ترکیه و رؤیت برخی تحولات آتاتورک‌نشان و به تقلید از وی، توسعه و پیشرفت را در نوع پوشش مردمان دیار خویش انگاشت، گذشته از اینکه دولت انگلستان نیز در کسوت خط‌دهی به وی، نقشی فعال داشت

این میان ناگهان آن فردی که فرماندهی در ورودی اصلی را به او سپرده بودم، به نیروهای تحت فرماندهی خود گفت: بهلول و باران او دیوانه هستند، برویم دنبال زندگی‌مان... و آن موقعیت مهم را رها کرد. دشمن هم از همان موضع نفوذ کرد. با باز دست رفتن آن جبهه مهم، تصمیم گرفتیم از مسجد عقب‌نشینی کنیم و با رفتن به بیرون شهر، به نیروهای مردمی که از روستاهای آمندن ملحق شوم. از این تصمیم خودم فراموش‌هان سه جبهه را مطلع کردم و به آنها گفتم من از در جنوبی خارج می‌شوم. اگر می‌خواهید با من بیایید. ما که ۲۵ نفر بودیم، از در جنوبی محاصره مسجد را شکستیم و به سمت جنوب شهر حرکت کردیم. در حال فرار مرتباً هدف گلوله‌های سربازان بودیم. الان به یاد می‌آورم که چگونه گلوله‌ها از همه طرف، علی‌الخصوص از کنار سر و گردن من می‌گذشت و من با ندای الله اکبر و الحمدلله به راه خود ادامه می‌دادم.»

«هنوز پس از سال‌ها کسی از تعداد دقیق شهدای مسجد گوهرشاد مطلع نیست، اما چیزی که من پس از سال‌ها می‌توانم بگویم این است که ۳۰۰ نفر شهید و ۹۰۰ نفر مجروح شدند. البته عمال دولتی هم حدود ۴۰۰۳۰ نفر کشته دادند. رضاخان بسیاری از مجروحین را در حالی که هنوز زنده بودند، کنار شهدا در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. شاهدین عینی برام نقل کردند که کامیون‌هایی را به محوطه حرم حضرت رضاع (ع) می‌آوردند و پس از پر کردن آنها از پیکرهای شهدا، در حالی که از آنها خون می‌چکید، به نقاط نامعلومی می‌برند.»